

فهرست مطالب

فصل اول: وهابیت و بنیانگذارش	۵
فصل دوم: ریشه‌های اندیشه وهابیت	۸
فصل سوم: منابع فکری وهابیت	۱۰
فصل چهارم: عقیده وهابیان درباره صحابه	۱۴
فصل پنجم: عقیده وهابیان درباره صفات خداوند	۱۷
فصل ششم: وهابیت و مسلمانان	۲۰
فصل هفتم: وهابی‌ها و خوارج	۲۳
فصل هشتم: وهابیون و غلات	۳۰
فصل نهم: وهابیت در خدمت چه کسانی است؟	۳۳
فصل دهم: شمه‌ای از روایاتی که درباره زیارت و توسل وارد شده است	۳۸
زیارت (دیدار)	۳۸
توسل	۳۹
فصل یازدهم: کتاب‌هایی که در رد بر گروه وهابیت نوشته شده است	۴۲

فصل اول

وهابیت و بنیانگذارش

فرقه وهابیت چنان که از نامش پیداست، منسوب به محمد پسر عبدالوهاب، پسر سلیمان اهل نجد می‌باشد که سال ۱۱۱۱ هـ، به دنیا آمد و سال ۱۲۰۶ هـ، از دنیا رفته است.

این شخص مقداری از علوم دینی فراگرفته بود و نسبت به مطالعه خبرهای مدعیان نبوت از قبیل مسیلمه کذاب و سجاج و اسود عنسی و طلیحه اسدی علاقه فراوانی داشت، از این رو در همان ایام تحصیل گمراهی و انحراف شدیدی از او پیدا شد، تا آن جا که پدر و دیگر اساتیدش را بر آن داشت که مردم را از وی برحذر دارند و درباره او گفتند: این شخص بزودی گمراه می‌شود و خدا کسانی را که از رحمتش دور و به شقاوت مبتلا ساخته باشد به وسیله وی گمراه می‌سازد.

در سال ۱۱۴۳ هـ، نامبرده فراخوانی به مرام جدیدش را آغاز کرد، اما پدر و اساتیدش در برابر وی برخاستند و گفته‌هایش را باطل ساختند و نتوانست رونق بگیرد، تا آن که پدرش در سال ۱۱۵۳ هـ، از دنیا رفت. پس دعوتش رامیان عوام الناس و ساده لوحان دوباره آشکار ساخت و فرومایگان از او پیروی کردند، اما شهروندانش بر او شوریدند و خواستند او را بکشند. او به شهر (عیینه) فرار کرد و به فرمانروای آن جا نزدیک شد و با خواهر او ازدواج کرد و نزد وی مردم

را به سوی خود و آیین دروغین خود فراخواند، اما مردم عینیه عرصه را بر او تنگ کردند و او را از شهر خود بیرون راندند. او به طرف (درعیه) در شرق نجد گریخت سرزمینی که پیش از آن، جایگاه مسیلمه کذاب و خاستگاه فرقه‌های منحرف و آیینهای دروغ بود. در این سرزمین، افکار محمد بن عبدالوهاب رواج پیدا کرد و فرمانروای آن جا، محمد بن سعود و عامه مردم از او پیروی کردند.

این شخص با این که حقیقتاً از کسانی نبود که حتی رابطه‌ای با اجتهاد داشته باشد، اما همانند یک مجتهد مطلق در تمام امور دخالت می‌کرد و اعتنا به قول هیچکس از پیشوایان اجتهاد از گذشته و حال نداشت.

این ویژگی را برادرش شیخ سلیمان بن عبدالوهاب که از مردم دیگر او را بهتر می‌شناسد، برای او ذکر کرده و در رد ادعای برادر خود و اثبات دروغ بودن آن، کتابی تألیف کرده و از جمله عبارات جامع و مختصر این کتاب در تعریف وهابیت و بنیانگذارش این است: امروز مردم به کسی مبتلا شده‌اند که خود را به کتاب و سنت نسبت می‌دهد و از علوم آن دو استنباط می‌کند و از هر کس با او مخالفت کند باکی ندارد و مخالفان خود را کافر می‌داند، در حالی که یک نشان از نشانه‌های اجتهاد در او نیست بلکه سوگند به خدا حتی یک دهم از نشانه آن در او وجود ندارد، با این وضع، گفتارش در بسیاری از مردم نادان تأثیر گذاشته پس «أنا لله و أنا اليه راجعون» [به تاریخ نجد تألیف محمود شکری آلوسی، و الصواعق الإلهیه فی الرد علی الوهابیه، از شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، ص ۷ و فتنه الوهابیه ص ۵، مراجعه فرمایید].

فصل اول - وهابیت و بنیانگذارش / ۷

فصل دوم

ریشه‌های اندیشه وهابیت

وهابیت دارای دو ریشه اصلی است؛ آشکار و پنهان. ریشه آشکارش این است که مدعی توحید کامل و خالص برای خدا و جنگ در مقابل شرک و بت پرستی می‌باشد. اما از وجود این اصل هیچ مصداق عملی در کیش وهابیت یافت نمی‌شود، چنان که بر هر کس نمایان است.

ریشه پنهان در وهابیت، این است که این فرقه میان مسلمانان اختلاف می‌اندازند و آشوب و جنگ بپا می‌کنند و به استعمارگران غربی خدمت می‌نمایند. و این اصل مخفی، همان محور اصلی است که تمام کوشش وهابیت از آغاز پیدایش تاکنون، گرد آن می‌چرخد. و همین است ریشه واقعی که اصل آشکار به منظور گمراه ساختن ساده‌لوحان و عامه مردم، در اختیار آن قرار گرفته است.

شکلی نیست که شعار : (اخلاص توحید و مبارزه با شرک) شعار پرجاذبه‌ای است که پیروان وهابیت با تمام شور و غرورشان زیر چتر آن قرار می‌گیرند درحالی که نمی‌دانند، این امر وسیله‌ای برای تحقق

فصل دوم - ریشه‌های اندیشه وهابیت / ۹

یافتن ریشه مخفی آن آیین است.

پژوهشگران در تاریخ وهابیت، ثابت کرده‌اند که این مرام در اصل به فرمان مستقیم از وزارت امور مستعمرات بریتانیا به وجود آمده است، از باب مثال به کتاب (عمدةالإستعمار) تألیف خیری حماد (تاریخ نجد) از سنت جون فیلیپ یا عبداللہ فیلیپ و کتاب (مذکرات حاییم وایزمن) نخستین رئیس دولت صهیونیسم و کتاب (مذکرات مستر همفر) و کتاب (الوہابیة نقد و تحلیل) از دکتر همایون همّتی، مراجعه فرمایید.

فصل سوم

منابع فکری وهابیت

در مسلک وهابیه عقاید به دو بخش تقسیم شده است:
نخست آنچه در کتاب یا سنت درباره آن نصی وارد شده و گمان وهابیون این است که این بخش از عقاید خود را به طور مستقیم از کتاب و سنت می‌گیرند بدون این که در معنای آن، به اجتهاد هیچ مجتهدی رجوع کنند خواه آن مجتهد از صحابه باشد یا از تابعان و یا غیر آنها از ائمه اجتهاد.

بخش دوم: عقایدی که هیچ نصی درباره آن وارد نشده و به گمان خود در این امور به فقه امام احمد حنبل و ابن تیمیّه مراجعه می‌کنند. امّا، در هر دو امر شکست خورده و به تناقض‌گویی گرفتار و به کارهای ناپسندی دست زدند، از جمله این که:

أ - وهابیان، نسبت به همان معانی که خودشان از ظاهر برخی نصوص فهمیدند تعصب ورزیدند، از این رو با اجماع امت و تمام اصول مخالفت کردند و به این دلیل شیخ محمد عبده آنان را چنین تعریف کرده است: «فرقه وهابیه از هر تقلید کننده‌ای تنگ حوصله‌تر

فصل سوم - منابع فکری وهابیت / ۱۱

و خشن‌تر هستند و از این رو بدون توجّه به هر اصلی که دین برآن استوار است، تمسّک و عمل به هر چه از لفظ فهمیده می‌شود را واجب می‌دانند». [الاسلام والنصرانیة، تألیف محمّد عبده و حاشیة رشید رضا، ص ۹۷، چاپ دوم].

ب - وهابیان (که مدّعی پیروی از امام احمد حنبل هستند) به طور صریح با وی مخالفت کردند زیرا مسلمانان مخالف خود را کافر دانستند، با این که در فتاوی‌ای امام احمد هیچ چیزی را که شاهد بر این عقیده‌شان باشد نیافته‌اند، بلکه برعکس، تمام آراء و افکار او بر خلاف این است یعنی هیچ کس از اهل قبله را به انجام دادن گناهی، خواه کبیره باشد یا صغیره، کافر نمی‌داند مگر تارک نماز را. [العقیده لأحمدبن حنبل ۱۲۰].

همچنین نزد ابن تیمیّه هم چیزی که گواه بر این عقیده وهابیّه باشد، وجود ندارد بلکه آنچه از او نقل شده بکلی برعکس این است...
ابن تیمیّه می‌گوید: کسی که موافقان خود را دوست بدارد و با مخالفان خود دشمن باشد و در جماعت مسلمین تفرقه ایجاد کند و کسانی را که در مسائل فکری و اجتهادی با او مخالفند کافر و فاسق شمارد و جنگ با آنان را مباح داند، خود از اهل تفرقه و اختلاف است. [مجموعه فتاوی‌ای ابن تیمیّه، ج ۳، ص ۳۴۹].

پس طبق عقیده ابن تیمیّه فرقه وهابیّه، اهل تفرقه و اختلاف می‌باشند.

ج - عقیده وهابیت راجع به زیارت قبور و مشاهد اقتضا می‌کند که خود امام احمد و گذشتگانی که با وی موافق بوده‌اند همه‌شان از

مشرکانی باشند که دوری جستن از آنها و ریختن خون و تاراج اموالشان واجب است، زیرا ابن تیمیّه نقل کرده است که امام احمد درباره زیارت قبر امام حسین علیه السلام در کربلا و آنچه بر زایر لازم است آن جا انجام دهد، رساله‌ای نوشته است و نیز ابن تیمیّه گفته است: مردم در زمان امام احمد به قصد زیارت امام حسین علیه السلام مکرراً به کربلا می‌رفتند، [کتاب رأس الحسين ابن تیمیّه که با کتاب استشهاد الحسین طبری چاپ شده ص ۲۰۹].

اما به اعتقاد وهابیه، زیارت قبور و حضور در مشاهد، شرکی است که ریختن خون زایران و تاراج اموالشان را مباح می‌سازد و با توجه به این عقیده در حقیقت، وهابیت، نسبت به امام احمد و معاصران و گذشتگان وی که به زیارت اهل قبور می‌رفته و آن را مستحب می‌دانستند، حکم به شرک و مهدور بودن خون و تاراج اموال آنها داده‌اند.

بلکه لازمه گفتار وهابیان این است که تمام امت اسلام از آغاز، مشرک و کافرند و این عقیده، صحابه رانیز در بر می‌گیرد. پس به چه دلیل این گروه خود را به امام احمد و به گذشتگان امت اسلامی وابسته می‌دانند؟

د - چنین فتوایی راجع به عقیده وهابیت، نسبت به طلب شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گفته می‌شود، زیرا آنها می‌گویند: هرکس بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله از وی درخواست شفاعت کند شرک بزرگی را مرتکب شده، زیرا چنین فردی پیامبر صلی الله علیه و آله را بت قرار داده و غیر خدا را می‌پرستد. و به این ترتیب خون و مالش را هدر می‌دانند.

فصل سوم - منابع فکری وهابیت / ۱۳

[تطهیر الاعتقاد، تألیف صنعانی، ص ۷].

با این که به نقل صحیح ثابت شده است که بسیاری از بزرگان صحابه و پیروان، این کار را انجام می‌دادند و خیلی زود، دعایشان مستجاب و حاجتشان برآورده می‌شد.

ابن تیمیّه نیز در کتابش (الزّیاره، ج ۷، ص ۶-۱۰۱) این مطلب را درست دانسته و به طرقی چند با تفصیل آن را از بیهقی و طبرانی و ابن ابی الدّینا و احمد بن حنبل و ابن سُنّی نقل کرده و اعتراف نموده به این که برهان هم بر آن قائم است هرچند او خود در رأی، بر خلاف آن اصرار داشته است، جز این که ابن تیمیّه این عمل شفاعت طلبی را مثل وهابیت شرک اکبر ندانسته است.

پس بر طبق عقیده وهابیت، اصحاب پیامبر ﷺ و پیروانشان، جزء مشرکانی هستند که قتلشان واجب است.

به عقیده وهابیت نه تنها اینها مشرکند، حتّی آنان که بشنوند: صحابه و تابعان آنان، از پیامبر ﷺ درخواست شفاعت کرده‌اند، اگر این عمل آنها را انکار نکنند و آنان را کافر ندانند، اینها نیز محکوم به هدر بودن خون و اموالشان هستند.

شگفتا!!

با این مرامی که وهابیت دارند، دیگر چه کسی از این امت را مسلمان می‌دانند و به چه کسانی از اسلاف و گذشتگان خود اقتدا می‌کنند؟!!!

فصل چهارم

عقیده وهابیان درباره صحابه

الف: در گذشته ثابت شد که به مقتضای عقیده وهابیت بیشتر صحابه محکوم به کفر و شرک‌اند و این حکم درباره گروه عمده صحابه است که پس از رحلت پیامبر ﷺ زندگی می‌کردند و شفاعت طلبی از (روح) آن حضرت یا طی مسافت برای زیارت قبر شریف وی را روا می‌دانستند، یا می‌دیدند و یا می‌شنیدند که اشخاصی این امر را جایز می‌دانند و حکم به کفر و شرک او نمی‌دادند و خونس را هدر و اموالش را مباح نمی‌دانستند!!

این موضوع لازمه عقیده وهابیه و حکم فعلی آنهاست. اما آنگاه که در گفتار زیرکانه طفره می‌روند و با سخنانی به گمان خود احترام آمیز با صحابه برخورد می‌کنند، منظورشان فریب دادن اشخاص ساده لوح و گمراه ساختن عامه مردم است (زیرا از اظهار عقیده واقعی شان می‌ترسند)، چنان که درباره تکفیر صحابه نیز از ترس مردم با صراحت سخن نمی‌گویند.

ب: وهابیان به این حد اکتفا نکردند که فقط درباره پیروان بعد از

فصل چهارم - عقیده و هابیان درباره صحابه / ۱۵

پیامبر ﷺ سخن بگویند، بلکه نسبت به صحابه‌ای که در حیات آن حضرت از اطرافیان وی بودند نیز بدگویی و دست اندازی کردند...
محمد بن عبدالوهاب پایه گذار فرقه وهابیه می‌گوید: گروهی از صحابه که در رکاب پیامبر ﷺ جهاد می‌کردند و با او نماز می‌خواندند، زکات می‌دادند، روزه می‌گرفتند و حج می‌کردند، در عین حال کافر و از اسلام دور بودند!! [الرسائل العملية التسع تألیف محمد بن عبدالوهاب، رسالة كشف الشبهات، ص ۱۲۰، چاپ سال، ۱۹۵۷م].

ج: آنچه این عقیده وهابیه درباره صحابه را تأیید می‌کند، تأکیدی است که نویسندگان و علمای آنها در دفاع از یزید بن معاویه و ستایش از وی بکار می‌برند، با این که تاریخ، دشمنی مانند یزید برای صحابه سراغ ندارد و سابقه ندارد که کسی خون صحابه و نوامیس آنها را مباح کرده باشد جز یزید که در واقعه حرّه ریختن خون و هتک عرض مسلمانان مدینه را بر لشکریانش حلال و آزاد ساخت که سه شبانه روز مردانی را کشتند که تمام آنها از صحابه و فرزندان صحابه بودند و نوامیسی را بی آبرو ساختند که از صحابه بودند، دوشیزگانی از صحابه را ازالۀ بکارت کردند تا آن جا که هزار دختر، باردار شد در حالی که معلوم نشد فرزندش از چه کسی است!!؟

عمل جنایتکارانه تر یزید، پیش از داستان حرّه در کربلا واقع شد که هجده نفر از خاندان پیامبر ﷺ را به شهادت رساند که در میان آنها نوۀ آن حضرت و ریحانه اش حسین و فرزندان وی و فرزندان برادرش حسن علیا بودند و دیگر فرزندان و فرزندان آنها، حتی کودک

شیرخوار وجود داشت.

جنایت دیگر یزید، عمل وی در مکه مکرمه و به آتش کشیدن خانه کعبه بود...

آری این است یزیدی که وهابیت او را می ستایند. و چه کسی علت آن را می داند! شاید به خاطر همین جنایتها و اعمال وی نسبت به صحابه و زنان و فرزندانشان از او ستایش می کنند؟!

شگفت انگیزتر این که یزید نماز نمی خوانده و شرب خمر می کرده است... و بر طبق فقه ابوحنیفه که وهابیان خود را به آن پایبند می دانند، تنها به سبب همین خلاف، باید حکم به کفر وی بدهند، اما او را ستوده اند و معذورش می دارند... پس چرا با این که به تمام افعال و خصال نامبرده یزید علم دارند وی را می ستایند، اما کسانی را که از (قبر) رسول اکرم شفاعت خواسته یا به قصد زیارت آن طی طریق می کنند، کافر می دانند، هرچند از بزرگان صحابه و تابعان و مجتهدان آنها باشد؟

آیا به خاطر این است که یزید صحابه رسول خدا را نابود ساخته و از آنها هتک ناموس کرده و اموال و زراری آنها را بر ستمکاران مباح دانسته است؟!

فصل پنجم

عقیده وهابیان درباره صفات خداوند

فرقه وهابیه درباره صفات خداوند عقیده‌ای نظیر عقیده مجسمه دارند، زیرا خدا را دارای اعضا می‌دانند از قبیل دست و پا و چشم و صورت... سپس برای او نشستن و حرکت کردن و نقل و انتقال و فرود آمدن و بالا رفتن معمولی چنان که از ظاهر این الفاظ معلوم می‌شود، قائلند!! پناه بر خدا از آنچه این نادانان او را به آن، وصف می‌کنند. [هدیة السنیه - رساله چهارم، از عبد اللطیف نوه محمدبن عبدالوهاب].

وهابیه در این عقیده مقلد ابن تیمیّه‌اند و این در اصل عقیده حشویه از اصحاب حدیث است که شناختی از فقه (اسلامی) و اصول ثابت دینی ندارند، از این رو به دنبال همان چیزی می‌روند که از ظاهر لفظ می‌فهمند و حشویه هم این عقیده را از مجسمه یهود گرفته بودند. بر این اساس وهابیان عقیده‌ای را اظهار کردند که توانایی نداشتند، حتی یک حرف از آنرا، از یکی از صحابه یا از طبقه نخست تابعان نقل کنند. و بعد ادعا کردند که این عقیده تمام پیشینیان است و با گفتار

طولانی، نامربوط و بدون دلیلی قانع کننده، ظاهر سازیش کردند. از این گذشته، وهابیت برای این عقیده خود جز یک حرف که ابن تیمیه بدروغ از دهانش پرانده است چیزی نیافته است، آنهم تنها افترا بی است که هیچ قابل قبول نیست مگر برای مقلدان متعصب یا ساده لوحانی که هر چه می شنوند بدون دقت می پذیرند...

ابن تیمیه راجع به مهمترین استدلال خود برسد این عقیده وهابیت می گوید: صحابه در تأویل هیچ یک از آیات صفاتی قرآن اختلافی ندارند (سپس می گوید): من تمام تفاسیری که از صحابه نقل شده واحادیثی را که روایت کرده اند مطالعه کردم و بر بیشتر از صد کتاب تفسیر از کوچک و بزرگ که شماره آنها را خدا می داند، آگاهی یافتم، اما تا این ساعت از هیچ صحابی، ندیدم که چیزی از آیات و روایات در مورد صفات (خدا) را بر خلاف مفهوم ظاهرش تأویل کرده باشد. [تفسیر سوره نور، از ابن تیمیه، ص ۱۷۹ - ۱۷۸]. در همان کتاب ابن تیمیه گفته است: وی این حرف را در نشستهای خود بسیار تکرار می کرده است...

اما این سخن ابن تیمیه نادرست است و گواه بر بطلان آن، تمام کتابهایی است که راجع به تفسیر آیات صفات نوشته شده است. بویژه کتابهایی که تفاسیر صحابه را نقل کرده و نیز کتابهایی که ابن تیمیه تأکید بر آنها دارد و می گوید: این کتابها تفاسیر صحابه و گذشتگان را با سندهای صحیح روایت کرده است و در آنها چیزی از این مسائل ساختگی و اکاذیب وجود ندارد. و مهمترین این کتابها، تفسیر طبری و تفسیر ابن عطیه و تفسیری بغوی می باشد. [مقدمه فی اصول التفاسیر،

از ابن تیمیّه، ص ۵۱].

در تمام این تفاسیر، تأویل آیات صفات، بر خلاف ظاهر از صحابه نقل شده و این امر در تمام آیات صفات، جریان دارد. از باب مثال به تفسیر آیه الكرّسی در نظر طبری و ابن عطیّه و بغوی، نگاه کنید که تمام اینها از قول ابن عبّاس نقل می‌کنند: کُرْسِيُّه یعنی علم خدا.

ابن عطیّه به همین تفسیر قناعت کرده و هرچه را که در این مورد از غیر ابن عبّاس نقل شده، جزء اسرائیلیات و اخبار حشویه دانسته است که نباید به آن اعتنا شود. [شوکانی در تفسیرش، فتح القدير، ج ۱، ص ۲۷۲، این مطلب را از ابن عطیه نقل کرده است].

همچنین تمام آیاتی که در آنها کلمه «وجه» ذکر شده از قبیل (وجه ربك) یا (وجهه) یا (وجه الله)، نخستین چیزی که در این مورد از صحابه نقل کرده‌اند، تفسیر به قصد یا ثواب یا غیر اینها است چنان که مقام اقتضا می‌کند.

بنابراین تنها برهان وهابیه بر عقیده خود در جسم دانستن خدا، افتراقی است که بر صحابه می‌بندند و در حقایق دینی دروغ بافی می‌کنند و نسبت باطل حتی به کتابهای تفسیر مشهور میان مردم می‌دهند با این که تحقیق در این زمینه، امری بسیار آسان است که هر خواننده‌ای می‌تواند به این تفاسیر مراجعه کند تا به حقیقت مطلب دست یابد.

از باب مثال، تفسیر بغوی را به بینید که ابن تیمیّه زیاد آن را بزرگ دانسته و گفته است: وی اخبار جعلی و ساختگی را نقل نکرده است و

۲۰ / چهره واقعی وهابیت

در این کتاب به تفسیر این آیات در مورد صفات مراجعه کنید: بقره، آیه ۱۱۵ و ۲۵۵ (آیه الکرسی) و ۲۷۲، رعد آیه ۲۲، قصص آیه ۸۸، روم آیه ۳۸ و ۳۹، دهر آیه ۹، لیل آیه ۲۰. پس از مراجعه به تفسیر بغوی، افترا و دروغ و بهتان عظیمی را که وهابیه به این دین بزرگ و سلف صالح نسبت داده‌اند خواهید شناخت.

فصل ششم

وهابیت و مسلمانان

بدعت بزرگ فرقه وهابیه :

وهابیه عقیده دارند که فقط آنها دارای توحید خالص هستند ولی بقیه مسلمانان مشرکند و کشتن آنها و کشتن اولادشان حلال و غارت اموالشان جایز و سرزمینهایشان جزء بلاد کفر و شرک می‌باشد!! این گروه معتقدند که هر مسلمان، تا وقتی که به مسجد و قبر رسول خدا تبرک جوید و قصد زیارت آن کند و از او شفاعت بخواهد، شهادت به کلمه «لا اله الا الله و محمد رسول الله» هیچ سودی به حالش ندارد.

اینها می‌گویند مسلمانانی که به این امور معتقد است مشرک است و شرکش از شرک اهل جاهلیت و بت پرستان و ستاره پرستان شدیدتر

است!

[به کتابهای: الرسائل العمليّة التسع تأليف محمد بن عبد الوهاب، ص ۷۹، تطهير الاعتقاد تأليف صنعاني، ص ۷، ۱۲، ۳۵، فتح المجيد، ص ۴۰ - ۴۱ و رساله اربع القواعد و رساله كشف الشبهات از محمد بن عبد الوهاب و جز اینها که از امّهات کتابهای وهابیان است مراجعه شود].

محمد بن عبد الوهاب در رساله (كشف الشبهات) حدود ۲۴ مورد لفظ شرک و مشرک را بر تمام مسلمانان اطلاق کرده، جز بر پیروان خودش، و حدود ۲۰ مورد آنها را کفار، عبّاد الأَصنام، مرتدین، منکران توحید، دشمنان توحید، اعداء الله و مدّعیان اسلام، نامیده است و پیروان او هم در سایر کتابهایشان چنین کرده‌اند.

آیا این عقیده خود را وهابیان از اجماع پیشینیان نقل کرده‌اند، یا این که بدعتی را مرتکب شده‌اند؟

ابن حزم ضمن بیان اصل و قاعده‌ای چنین می‌گوید: «هیچگاه مسلمان به مجرّد یک گفته یا نظری که در مسأله اعتقادی اظهار کند نه کافر می‌شود و نه فاسق» سپس ابن حزم پیشوایان گذشته را که قائل به این قول بوده‌اند بر شمرده تا این که می‌گوید: «این سخن تمام صحابه است که ما می‌شناسیم راجع به این مسأله، و اختلافی در این مورد نمی‌بینم» [الفصل، ابن حزم، ج ۲، ص ۲۴۷]. و نیز به کتاب: اليواقیت والجواهر شعرانی، مبحث ۵۸ مراجعه کنید].

ابن تیمیّه خود تصریح کرده است که هیچ کس به جز خوارج، فرد مسلمان را به علّت گناه و اظهار نظر، کافر ندانسته است. [مجموعه فتاوی ابن تیمیّه، ج ۱۳، ص ۲۰].

۲۲ / چهره واقعی و هابیت

بنابراین و هابیان در این بدعتشان به هیچ گروهی از گذشتگان اقتدا
نکرده‌اند مگر به خوارج!!

فصل هفتم

وهابیه و خوارج

مایه شگفتی است که شباهت میان وهابیان و خوارج در امور منحرف کننده از جامعه مسلمین، آنچنان افزون است که حتی محقق، خیال می کند اینها همانها هستند هرچند میانشان، فاصله زمانی وجود دارد.

اینک به وجوه مشابهت و توافق میان این دو گروه می پردازیم:
أ - خوارج جدای از همه مسلمانان گفته اند: مرتکب کبیره کافر است.

وهابیه نیز مسلمان را به خاطر انجام برخی از چیزهایی که گناه شمرده کافر دانسته اند: [به کتاب کشف الشبهات محمد بن عبدالوهاب و تطهیر الاعتقاد صنعانی مراجعه شود].

ب - خوارج سرزمین اسلامی را که گناه کبیره در آن شایع شود، سرزمین کفر و دار حرب نامیده اند و هر کاری را که رسول خدا ﷺ با کافران روا می دانست با اینها روا می دارند، یعنی خون و مالشان را هدر می دانند.

وهابیه نیز اگر مسلمانان سرزمینی سفر زیارت قبر پیامبر ﷺ یا قبور بندگان صالح خدا را روا بدانند و از آنها شفاعت بخواهند، حکم

به کفر آنها می دهند، هرچند از عابدترین و صالح ترین مردم باشند. نتیجه دو وجه گذشته، این می شود که عقیده و هابیان از خوارج بدتر است زیرا خوارج گناهمانی را مورد توجه قرار می دهند که تمام مسلمانان آنها را از کبایر می دانند، اما وهابیهها کارهایی را گناه کبیره و موجب کفر می دانند که اصلاً گناه نیست بلکه مستحباتی است که بدون خلاف، سلف صالح از قبیل صحابه و تابعان و اشخاصی که بعدها آمدند به آن عمل می کردند، چنان که گذشت.

ج - یکی از شباهتهای وهابیهها با خوارج سختگیری در دین و تعصب جاهلانه و جمود در فهم آن می باشد.

وقتی خوارج این آیه قرآن را مورد توجه قرار دادند «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱ (انعام/۵۷).

گفتند: هر کس اجازه داوری و حکومت کردن به غیر خدا دهد، شرک به خدا آورده است. و این آیه را که گذشت شعار خود قرار دادند و سخن حق بود که اراده باطل داشتند و این کارشان تعصب ناروا و نادانی بزرگی بود، زیرا داوری در نزاعها و اختلافات از نظر قرآن و عقل و سنت پیامبر ﷺ ثابت شده و سیره رسول اکرم و صحابه و یاران او بوده است.

وهابیهها نیز وقتی به این آیات برخورد کردند: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۲ (الفاتحه، ۴) و «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره / ۲۵۵)^۳ و «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»^۴ (انبیاء / ۲۸) معتقد شدند که هرکس

۱. حکم فقط حکم الله است.

۲. تنها تو را می پرستیم و از تو کمک می خواهیم.

۳. چه کسی نزد او به شفاعت برخیزد مگر به فرمان او؟

۴. شفاعت نمی کنند مگر از کسی که خدا راضی باشد.

فصل هفتم - وهابیه و خوارج / ۲۵

شفاعت پیامبر و بندگان صالح خدا را بخواهد، شرک به خدا آورده و هرکس قصد زیارت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کند و از او شفاعت بخواهد، او را پرستیده و او را خدایی غیر از خدا دانسته است. به این ترتیب، شعار وهابیان این بود «لَا مَعْبُودَ إِلَّا اللَّهُ»^۱ و «لَا شَفَاعَةَ إِلَّا لِلَّهِ»^۲ و این کلمه حقی است که باطل از آن اراده می‌شود، و این نیز تعصب و نادانی بزرگی است، زیرا این امور در سیره اصحاب و تابعان، جوازش ثابت است، چنان که گذشت.

د - ابن تیمیّه می‌گوید: «عقیده خوارج نخستین بدعتی است که در اسلام ظهور یافت، پیروان این عقیده، مسلمانان را کافر شمردند و ریختن خونشان را حلال دانستند» [مجموعه فتاوی، ج ۱۳، ص ۲۰] بدعت وهابیت نیز چنین است و این آخرین بدعتی است که در اسلام پدید آمد.

ه - احادیث شریف و صحیحی که درباره خوارج و خروج آنها از دین سخن می‌گوید، بعضی از آنها بر وهابیت نیز تطبیق می‌شود... از جمله در حدیث صحیح از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود: (انسانهایی از ناحیه مشرق خروج می‌کنند که قرآن می‌خوانند اما از حنجره شان تجاوز نمی‌کند از دین بیرون می‌روند چنان که تیر از کمان خارج می‌شود، شعارشان تراشیدن سرشان می‌باشد)^۳.

[صحیح بخاری، کتاب توحید، باب ۵۷، ح ۷۱۲۳].

قسطلانی در شرح این حدیث گفته است: «منظور از ناحیه مشرق،

۱. معبودی جز خدا نیست.

۲. شفاعت از غیر خدا روا نیست.

۳. قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يخرج اناس من قبل المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز تراقيهم، يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية، سيماهم التحليق.

از طرف شرق مدینه است، مثل نجد و بعد از آن». [ارشاد الساری، ج ۱۵، ص ۶۷۶، طبع دارالفکر، سال ۱۴۱۰هـ].

نجد، زادگاه فرقه وهابیه و جایگاه نخستینی است که از آن جا ظهور کرد و منتشر شد... و نیز تراشیدن سر، شعار وهابیه بود و پیروان خود را به این کار، امر می کردند، حتی زنان را، و این شعار هیچ کس از بدعت گذاران پیش از ایشان نبوده است. از این رو برخی دانشمندان همزمان با پیدایش وهابیت می گویند: «در باره رد وهابیه، هیچ نیازی به نوشتن کتاب نیست همین سخن پیامبر ﷺ: (شعارشان تراشیدن سر است) در رد آنها کافی است زیرا هیچ کس از بدعت گذاران غیر از آنها، این شعار را نداشتند». [فتنة الوهابیه، تالیف زینی دحلان، ص ۱۹].

و - حدیث شریف پیامبر ﷺ درباره خوارج: (مسلمانان را می کشند و بت پرستان را باقی می گذارند)^۱ [ابن تیمیه این سخن را در کتاب مجموعه الفتاوی، ج ۱۳، ص ۳۲ ذکر کرده است]. چنین است وضعیت فرقه وهابیت به طور کامل که هیچگاه یورش جنگی نکردند مگر با اهل قبله و در تاریخ از این که با بت پرستان بجنگند یا قصد آن را داشته باشند خبری وجود ندارد بلکه حتی در اصول و کتابهایشان که پُر از لزوم جنگ با اهل قبله است، از این امر ذکری به میان نیامده است!!

ز - بخاری نقل کرده است که عبدالله ابن عمر در وصف خوارج گفته است: «خوارج آیاتی را که در باره کفار نازل شده در باره مؤمنان قرار داده اند». [صحیح بخاری، کتاب استتابة المرتدین، باب ۵].
از ابن عباس نقل شده است: «مثل خوارج نباشید که آیات نازل

۱. قال رسول الله ﷺ ... يقتلون اهل الإسلام و يدعون اهل الأوثان.

فصل هفتم - وهابیه و خوارج / ۲۷

شده درباره (کفار) اهل کتاب و مشرکان را به اهل قبله تأویل کردند و از علوم این آیات بی خبر ماندند، در نتیجه، خونها ریختند و ثروتها غارت کردند».

این است حال وهابیه؛ آیات نازل شده درباره بت پرستان را راجع به مؤمنان دانستند، کتابهایشان از این مطلب پر است. وعقیده شان بر این پابرجا.

ح - گفتگو میان یکنفر سنّی و یکنفر وهابی.

وهابی گفت کتابهای حنبلیها همان کتابهای وهابیهاست، پس چه چیز از آنها را انکار می کنی؟ و نمی توانی وهابیان را مورد مؤاخذه قرار دهی مگر به آنچه با صراحت در کتابهایشان به بینی، و آنچه مخالفان می گویند اعتباری ندارد.

سنّی گفت: تو درباره قرامطه، چه می گویی؟

وهابی گفت: آنها کافر ملحد هستند.

سنّی گفت: قرامطه عقیده دارند که مذهبشان مذهب اهل بیت است و کتابهای اهل بیت نیز کتابهای آنهاست، آیا تو در کتابهای اهل بیت جز حق و نور چیزی مشاهده می کنی؟

وهابی گفت: قرامطه دروغ گفته اند، این شما و ناقلان تاریخ که کفر و دروغ قرامطیه را اثبات می کنند.

سنّی گفت: آیا دلیلی بر حجّیت گفتار تاریخ نویسان داری؟

وهابی گفت: آری زیرا شافعی تصریح کرده است به این که گفته مورخان که گروهی از گروهی دیگر نقل می کنند بهتر از گفته محدثان است که یکنفر از فرد دیگری نقل می کند.

سنّی گفت: بنابراین وقتی من از مورخانی که با وهابیان بوده و آنها را مشاهده کرده اند، نقل می کنم که تصریح به کفر وهابیت کرده اند،

واجب است آن را بپذیری.

سنّی اضافه کرد که عمل انسان حجّت و دلیل بر خود او است، هر چند زبانش او را تکذیب کند و قرامطه به دلیل این که خون مسلمانان و اموال آنها را حلال دانسته‌اند، شبهه‌ای در کفر آنها باقی نمی‌ماند و اربابان تو نیز چنین هستند.

وهابی خشمگین شد و نمی‌دانست که چه بگوید...

سنّی گفت: شما در مورد روایاتی که راجع به خوارج و خروج آنها از دین و این که آنان سگهای جهنّم و بدترین کشته شدگان در زیر آسمان کبود هستند، وارد شده، چه می‌گویید؟

وهابی گفت: از مجموع این روایات به طور قطع معلوم می‌شود که خوارج از دین خارج شده و مستوجب خشم خداوند می‌باشند، امّا آنها کسانی هستند که علی علیه السلام در نهروان آنان را به قتل رساند، درحالی که وهابیه از آنها نیستند.

سنّی گفت: چرا خوارج مستوجب خشم خدا شدند، آیا به دلیل این است که صحابه نماز و روزه خودشان را در قبال نماز و روزه خوارج کوچک شمردند؟

وهابی گفت: خیر

سنّی گفت: پس آیا به دلیل زهد آنها و بریدن از لذتها و به خاطر این بوده است که قرآن را می‌خواندند و به رأی خود تفسیر می‌کردند و گفتار بهترین مخلوق را می‌گفتند؟ [اشاره به حدیثی است که در وصف خوارج گفته‌اند: «خوارج قول بهترین مخلوقها را می‌گویند» یعنی به زبانهایشان حق می‌گویند].

وهابی گفت: خیر

سنّی گفت: پس به چه دلیل بوده است؟

فصل هفتم - وهابیه و خوارج / ۲۹

وهابی زبانش به لکنت افتاد و نتوانست پاسخ دهد.
سنّی (که دید وهابی از پاسخ عاجز مانده خود قضیه را فیصله داد
و گفت خوارج مورد خشم خدا واقع نشدند مگر به دلیل این که ریختن
خون و تاراج مال مسلمانان را مباح دانستند و آنان را کافر شمردند و
تنها خود را مسلمان به حساب آوردند. و شکی نیست در این که هر
کس چنین ویژگی داشته باشد چنین کیفری نیز خواهد داشت.

فصل هشتم

وهابیون و غلات

روزنه‌ای به حقیقت

غلات گروهی هستند که در احترام بعضی اشخاص زیاده روی کردند و آنها را تا مقاماتی فوق مقامات بشریت بالا بردند. همزمان با محمدبن عبدالوهاب که در سرزمین نجد دعوت جدیدش را آشکار می‌کرد، شخص دیگری دعوت دیگری را آغاز کرد که در این دعوت خود بسیاری از عقاید فراموش شده افراطیان نخستینی که در باره امام علی علیه السلام و سایر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله غلو کرده بودند را تجدید کرد.

دعوت اخیر از این نظر که مخالفان خود از مسلمانان را کافر می‌شمرد، و صحابه را مورد طعن قرار می‌داد، به دعوت محمدبن عبدالوهاب شباهت داشت ولی این دعوت اخیر از وهابیه پا را فراتر نهاد و با صراحت اغلب صحابه را کافر دانست...

صاحب دعوت اخیر (شیخ احمد احسائی در گذشته به سال ۱۲۴۱ هـ، است و پیروانش شیخیه نامیده می‌شوند)، هنگامی که احسائی از دنیا رفت، جانشینش کاظم رشتی و جایگاهش شهر کربلا بود.

فصل هشتم - وهابیون و غلات / ۳۱

موضع وهابیون در برابر این دعوت همزمان چه بود؟ در زمانی که مرکز شیخیّه شهر کربلا و رهبرشان کاظم رشتی بود، وهابیه به این شهر، یورش بردند و بر طبق عادت‌هایی که در همه جنگ‌هایشان داشتند، هزارها نفر مرد، زن و کودک را به قتل رساندند و ثروتها را به تاراج بردند و خانه‌ها را خراب کردند، اما در این میان، به کاظم رشتی امان دادند و خانه او را محل امن و کسی را که به آن جا پناه ببرد در امان قرار دادند!! [الوهابیه نقد و تحلیل، از دکتر همایون همّتی، ص ۲۴].

این نکته ای است که از چهره واقعی وهابیت پرده بر می‌دارد و ادعای باطلشان را پیرامون اخلاص در توحید و مبارزه با شرک، برملا می‌سازد!

اکنون بر می‌گردیم و از ابن تیمیّه سخن می‌گوییم که وهابیون او را رهبر و پیشوای خود می‌دانند. و موضع او را در مقابل یکی از گروه‌های افراطی، مورد بررسی قرار می‌دهیم و آن، فرقه یزیدی است که درباره یزید بن معاویه غلو کرده‌اند و از جمله اینها، گروه (عدویّه است) منسوب به عدی بن مسافر که نخست رهبر گروه بود و سپس درباره او و همچنین یزید غلو کردند؛ ابن تیمیّه به سستی و بی‌ارزشی این اندیشه توجه و موضعگیری سختی با آن داشت، چنان که موجب ایجاد شکوک و اشکالات فراوانی شد.

ابن تیمیّه که به سختگیری و حمله به سایر گروه‌های اسلامی و توصیف آنها به ضلالت و گمراهی و کجروی، شهرت دارد، (باید دید که) با این افراطیان شرک چگونه سخن می‌گوید:

در نامه‌ای که به خوارج نوشته آنها را با سخنی شگفت‌انگیز و خوشایند، مورد خطاب قرار داده و به اسلام و ایمان داشتن

توصیفشان می‌کند و به روشی چنان برادرانه و آرام، نصایح خیرخواهانه خود را به آنها تقدیم می‌دارد که با هیچ یک از گروه‌های دیگر اسلامی از قبیل اشعریه و شیعه امامیه و زیدیه و معتزله و مرجئه و جز اینها، حتی یک حرف از این سخنان آرامش بخش نگفته است. نامه‌ای که نوشته این است: «از احمد بن تیمیه به گروهی از مسلمانان منسوب به سنت و جماعت از پیروان پیر عارف، ابوالبرکات، عدی بن مسافر اموی خدایش رحمت کند و راهیان راهشان، خدا همه آنان را در پیروی راه او توفیق دهد و به اطاعت او و اطاعت پیامبرش کمک کند... درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد، اما بعد...».

[الوصیة الكبرى، از ابن تیمیه، ص ۵].

به این نحو، ابن تیمیه خوارج را از مسلمانان منسوب به سنت و جماعت قرار داده با این که بدون خلاف این گروه، افراطی و از غلات هستند و غلات هم به اجماع تمام فرق اسلامی و به اقتضای کتاب و سنت، مشرک و از اسلام خارجند، زیرا به توحید خدشه وارد کرده‌اند، پس از اسلام خارج و به شرک وارد شدند. آیا این موضعگیریه‌ها پند و اندرز دارد؟

فصل نهم

وهابیت در خدمت چه کسانی است؟

آیا وهابیان هرگز نسبت به مصالح جامعه عظیم مسلمانان فکر کرده‌اند؟

آیا هیچ وقت در اندیشه جلوگیری از منافع استعماری در کشورهای اسلامی بوده‌اند؟

آیا اشغال غرب سرزمینهای اسلامی را موجب سرگرمی وهابیان شده است؟

وهابیه‌ها در برابر نفوذ صلیبیه‌ها و صهیونیستها در کشورهای اسلامی چه بازتابی نشان داده‌اند؟

در مقابل طرفداری از غرب و درهای باز بر روی غربیه‌ها و تسلط ایشان بر ثروتهای مسلمین و بر سروری و بزرگواریشان چه موضعی گرفته‌اند؟

این امر بر هیچ کس پوشیده نیست و هر مسلمانی که چشم خود را بگشاید می‌فهمد که وهابیان نخستین خدمتگزاران استعمار غربی در کشورهای اسلامی هستند.

تنها این نیست بلکه اگر به آثار باقی مانده محمد بن عبدالوهاب و رهبران نخستین بعد از وی بنگری هیچ اثری برای آبادی زمین و

برپایی عدالت و دادرسی مظلوم و مبارزه با فقر و جهل از آنها نمی‌بینی.

حتی اثری برای بهتر کردن وضع زندگی و ایجاد پیشرفت علمی و اقتصادی و اجتماعی دیده نمی‌شود و اثری از صلح و آرامش به چشم نمی‌خورد، بلکه، جز تکفیر مسلمانان و مشرک شمردن آنان و واجب دانستن قتل آنها و اباحه خون و اموالشان چیز دیگری نمی‌بینی!!
تنها چیزی که حساسیت آنها را به خود جلب می‌کند، صورت قبر و مسجد و شخصی است که بگوید: ای پیامبر رحمت مرا در نزد خدا شفاعت کن!!

کار وهابیان فقط همین است و غیر از این نیست و همین یگانه تصمیمی است که زیر پوشش آن قرار گرفته‌اند، خون مسلمانان را می‌ریزند، محرمات را مباح می‌شمردند و یکی پس از دیگری آشوب به پا می‌کنند و هیچ باکشان نیست که سرزمین‌های مسلمین هدف دشمنان مشرک و کفار و مسیحیان صلیبی و یهودیان صهیونیست واقع شود.

آیا چنان که زیارت صحابه از قبر حمزه سیدالشهدا فرزند عبدالمطلب و نماز خواندن آنها در آن مکان، وهابیان را ناراحت می‌کند، به همان مقدار آنچه بر بیت المقدس و مسلمانان بوسنی و هرزگوین و لبنان گذشته در آنها تأثیر می‌گذارد؟

یا چنان که وجود قبر ریحانه رسول خدا، حسین بن علی علیه السلام که صحابه و تابعان حتی در زمان احمد حنبل چنان که نقل آن از ابن تیمیه گذشت، برای زیارتش مسافتها طی می‌کردند، خشم آنها را تحریک می‌کند، تسلط آمریکا بر منابع نفتی در سرزمینهای اسلامی ما، آنها را خشمگین می‌سازد؟

فصل نهم - وهابیت در خدمت چه کسانی است؟ / ۳۵

آیا چنان که تحفه‌های تقدیمی به قبر پیامبر ﷺ آنها را عصبانی می‌کند، محاصره (اقتصادی) تحمیل شده بر ملت مسلمان لیبی بدون هیچ دلیل موجهی، آنانرا متأثر می‌سازد؟

ای کاش این امور یا حدّ اقلّ برخی از این امور را در آنها می‌دیدیم...

مایه تأسّف است که این همه وقت و زحمت و تلاش و مال و ثروت و نیروهای فکری، در پرداختن به کارهای غیر قابل توجه و سخنان بی‌ارزشی صرف می‌شود که جز مردم نادان و فرومایه و بی‌فایده، کسی به آنها نمی‌پردازد.

آنچه وهابیان را بر آن داشته است که این چنین در این مطالب دقّت به خرج دهند، اموری است که نمونه‌های کامل آنها در زیر بیان می‌شود:

یکی از آنها، کم‌اندیشی و تنگ‌نظری است. وهابیان غیر از این سخنی بلد نیستند و فکری غیر از این در اذهانشان پیدا نمی‌شود. امر دیگر؛ ناتوانی از درک مفهوم زندگی و پیشرفت با زمان است که به طور کلی از توجه به تعالی و ترقّی مناسب نسبت به مسائل دینی و علمی و اجتماعی در این عصر جدید عجز دارند. به این دلیل بر همان حرفهای کهنه و پوسیده تکیه می‌کنند و در بزرگ داشتن و قداست دادن به آن، زیاده روی می‌کنند، تا از این راه برای خود روزنه‌ای به منظور مشرف شدن، بر این دنیای مترقّی و پیشرفته پیدا کنند.

از جمله این امور تنگ‌نظری و کینه‌توزی است که نسبت به این امت اسلامی دارند، خوبی را برای آنها نمی‌توانند ببینند و دل‌هایشان سرشار از بدخواهی نسبت به آنان است...

هر کس به یاوه گوییها و فریادهای لرزان و پراکنده و دلبستگیهای نابجا و سخنان تهمت‌انگیز وهابیان بیندیشد، کم فکری و تنگ نظری و کینه‌توزی، دشمنی و نادانی و نابخردی را به تمام معنا در این گروه احساس می‌کند.

دیگر از این امور، دوستی صریح و آشکار آنان با دشمنان اسلام است، و این مطلبی است که نیاز به استدلال ندارد و بر هیچ کس پوشیده نیست.

هیچ گروهی از مسلمانان آنچه‌ان اعتقاد به دوستی با غریبه‌ها ندارند که وهابیان با آنها دارند، برای آنها فروتنی می‌کنند و به آنان تقرب می‌جویند و از کارهای خائنانه‌ی ایشان دفاع می‌کنند و این عقیده‌ی مستمر وهابیه است که هرگز راضی نمی‌شوند که از آن دست بردارند.

وجود وهابیت در کشورهای اسلامی، باعث رخنه‌ای است که پیوسته دروازه‌ها را بر روی صهیونیسم و صلیبیان ستمگر، باز می‌کند که هرگونه بخواهند در جهان اسلام نفوذ کنند، انسانها را بدنام، اموال را تاراج، بناها را ویران سازند و همه چیز را متصرف شوند و پیوسته بر نفوذ خود بیفزایند. آری وهابیان همه چیز را برای این برادران خیانتکار خود، در هر جا آماده و برقرار می‌سازند...

اینها همان عناصر پلیدی هستند که در گذشته زمینه را برای غریبه‌ها آماده کردند که نطفه‌ی اسرائیل از همه جا مانده را در قلب کشورهای اسلامی بپاشند... و اینها همان کسانی هستند که در طول تاریخ تمام حکومت‌های مزدور غرب را تقویت کردند و به این وسیله جلو جنبش‌های آزادی‌بخش سازش‌ناپذیر را گرفتند...

اینها همان جرثومه‌های پلیدی هستند که امروز آماده‌اند تا جای پای چکمه پوشان غربی را در قلب جهان اسلام باز کنند... و اسرائیل

فصل نهم - وهابیت در خدمت چه کسانی است؟ / ۳۷

وامانده را چنان رسمیتی دهند که هیچ کس حتی اندیشه براندازی آن را در مخیله خود راه ندهد.

وهابیان ایادی منفوری هستند که امروز کشورهای غربی آنها را تقویت می‌کنند تا جلو بیداری پیروزمندانۀ اسلام را بگیرند و از حکومت‌های مزدور و منافقشان پشتیبانی می‌کنند که با سلاح‌های آهنین و آتش‌زا برای از بین بردن بیداری اسلامی تلاش کنند.

این واقعیتی است که وهابیان به آن تحقق بخشیده و امروز همچنان به آن پایبندند و برای آینده‌شان نیز همین اعتقاد را دارند!!
وهابیه‌ها از بیدای مسلمانان می‌ترسند، چنان که اسرائیلیها از آن می‌ترسند چرا که سرنوشت اینها به پایان کار آنها گره خورده است.

فصل دهم

شمّه‌ای از روایاتی که درباره زیارت و توسّل وارد شده است.

زیارت (دیدار)

۱ - پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که پس از مرگ به زیارت [قبر] من بیاید گویی مرا در زندگانیم زیارت کرده است»^۱ [سنن الدار قطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۳].

۲ - پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که برای دیدار من به مدینه آید، من، روز قیامت گواه و شفیع او خواهم بود».^۲ [سنن ابوداود، ج ۱، ص ۱۲، ابن ابی الدنیا، چنان که در کتاب وفاء الوفا، ص ۱۳۴۵، نقل کرده است].

۳ - پیامبر ﷺ فرمود: «هرکسی به منظور اجر الهی برای زیارت من به مدینه آید روز قیامت در مجاورت من خواهد بود»^۳ [السنن الکبری / البیهقی، ج ۵، ص ۲۴۵].

۴ - پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس قبر مرا زیارت کند من از او شفاعت می‌کنم».^۴ [سنن الدار قطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۴].

۱. من زارنی بعد مماتی فکأتما زارنی فی حیاتی.

۲. من زارنی الی المدینه، کنت له شهیداً و شفیعاً یوم القیامة.

۳. من زارنی محتسباً الی المدینه کان فی جوارى یوم القیامة.

۴. من زار قبری وجبت له شفاعتی.

فصل دهم - شمه‌ای از روایات در باره زیارت و توسل / ۳۹

۵- امام مالک گفته است: هرگاه کسی بخواهد به زیارت قبر پیامبر آید، پشت به قبله کند و رو به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورد. آنگاه بر او درود فرستد و دعا کند. [رؤوس المسائل / النووی، و نیز به کتاب وفاء الوفا، ص ۱۳۷۷، مراجعه کنید].

۶- از اصحاب شافعی نقل شده است: زائر پشت به قبله بایستد در حالی که صورتش به طرف ضریح مقدس باشد و این، قول احمد حنبل است. [وفاء الوفا، ص ۱۳۷۸].

۷- در کتاب: (العلل والسؤالات) از عبدالله بن احمد حنبل، نقل شده است که گفت: از پدرم پرسیدم: شخصی با دست مالیدن به منبر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تبرک می جوید و آن را می بوسد و به امید اجر و ثواب از خداوند، نسبت به قبر آن حضرت همین کار را انجام می دهد...
گفت: اشکالی ندارد. [وفاء الوفا ص ۱۴۰۴].

۸- محب طبری می گوید: بوسیدن و مس کردن قبر جایز است و عمل دانشمندان و بندگان صالح نیز بر این است. [وفاء الوفا ص ۱۴۰۶].

۹- حدیث امام جعفر صادق از پدرانش که درود خدا بر آنها باد چنین است: حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام هر جمعه به زیارت قبر حمزه می رفت [تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۴۸].

توسل

۱- دعای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «خدایا تو را سوگند می دهم به حقی که سؤال کنندگان بر تو دارند که...». [عمل الیوم واللیلة / ابن سنی ص ۸۲].

۲- ساوی حنبلی در کتاب (المستوعب) باب زیارت قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

می‌گوید: زایر نزد قبر می‌آید روبروی آن پشت به قبله و در طرف راست منبر بایستد.

آنگاه راجع به کیفیت سلام و دعا گفته است: چنین بگوید: «اللهم انك قلت في كتابك لنبينا ﷺ: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ...). و ائی قد اتيت نبیک مستغفراً فأسألك أن تُوجِبَ لي المغفرة كما اوجبتها لمن اتاه في حياته. اللهم ائی اتوجه اليك بنبيك ﷺ...»

۳- در صحیفه سجادیه از امام سجّاد علی بن حسین علیه السلام روایت شده: «پروردگارا به حقّ محمد و آل محمد علیهم السلام تو را سوگند می‌دهم که مرا از هرگونه اندوهی نجات ده»^۲. [دعای شماره ۳۰/].

۴- ابوعلی خلال، بزرگ حنبلیها گفته است: هر کار مهمی برای من پیش می‌آمد، نزد قبر موسی بن جعفر علیه السلام حاضر و متوسّل می‌شدم و حاجت خود را می‌گرفتم. [تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰].

۵- امام شافعی گفته است: من هر روز بر سر قبر ابوحنیفه می‌روم و به آن وسیله تبرک می‌جویم و هرگاه حاجتی داشته‌ام، دو رکعت نماز خوانده و بر سر قبر او حاضر شده، آن جا حاجت خود را از خدا خواسته‌ام و بدون تعجّب بر آورده شده است. [تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳، مناقب ابی حنیفه، تألیف خوارزمی، ج ۲، ص ۱۹۹].

۱. خداوندا تو در کتابت به پیامبرت، فرموده‌ای (اگر امت وقتی که به خود ستم کردند، پیش تو آیند و از خدا آمرزش بخواهند و پیامبر نیز برای آنها طلب آمرزش کنند). [نساء/۲۴].

حال من برای طلب آمرزش نزد پیامبر تو آمده‌ام و از تو می‌خواهم که مرا مستوجب مغفرت خود سازی چنان که هرکس در زندگی پیش او می‌آمد وی را مشمول آمرزش می‌ساختی. خدایا من به وسیله پیامبرت رو به تو آورده‌ام...
۲. و خلعتنی یارب بحق محمد و آل محمد من کل غم.

فصل دهم - شمه‌ای از روایات در باره زیارت و توسل / ۴۱

۶- ابوبکر محمدبن مؤمل گفت: روزی در خدمت پیشوای اهل حدیث، ابوبکر بن خزیمه و همتایش ابوعلی ثقفی با گروهی از بزرگانمان که جمع زیادی بودند، به سوی قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس رفتیم. ابن خزیمه را دیدم چنان در مقابل قبر و بقعه او تعظیم و تواضع و زاری می‌کند که همه ما را به حیرت واداشت. [تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹، شرح حال علی بن نزار بن حیان اسدی].

۷- ابن تیمیه می‌گوید: از احمد بن حنبل در کتاب (منسک المروزی) توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و دعا، نزد (قبر) آن حضرت نقل شده است و نیز ابن تیمیه همین مطلب را از ابن ابی دنیا به طرق گوناگونی که گواه بر صحّت آن می‌باشد، نقل کرده است. [التوسل والوسیله از ابن تیمیه، ص ۱۰۵-۶].

آنچه گفته شد، اندکی گزیده از بسیار بود و گرنه در سیره گذشتگان و سخنان آنها، راجع به این موضوع، مطالبی نامحدود وجود دارد.

فصل یازدهم

کتابهایی که در ردّ بر گروه وهابیت نوشته شده است

بسیاری از دانشمندان مذاهب گوناگون اسلام درباره بدعت وهابیت به بحث و مذاکره پرداخته‌اند، و در ردّ بر آنها و تکذیب حجّت‌ها و بطلان عقاید آنان و مخالفت آن، با کتاب و سنت و نیز با عقیده مشهور گذشتگان و پیشوایان اجتهاد، کتابها و رساله‌های فراوانی نوشته‌اند.

اکنون ما در این جا چندی از این کتابها را برای راهنمایی و سهولت کار خواننده ذکر می‌کنیم:

- ۱- الأصول الأربعة فی تردید الوهابیه، تألیف : خواجه سرهندي.
- ۲- اظهار العقوق ممن منع التوسّل بالنبي والولي الصدوق، تألیف : شیخ مشرفی مالکی جزایری.
- ۳- الاقوال المرضیة فی الرد علی الوهابیه، تألیف : محمّد عطاء الله.
- ۴- الانتصار لاولیاء الابرار، تألیف : شیخ طاهر سنبل حنفی.
- ۵- الأوراق البغدادیة فی الحوادث النجدیة، تألیف : شیخ ابراهیم راوی.
- ۶- البراهین الساطعه، شیخ سلامه عزّامی.

فصل یازدهم - کتابهای در ردّ وهابیت / ۴۳

- ۷- البصائر لمنكري التوسّل، تأليف: شيخ حمدالله داجوى.
- ۸- تاريخ آل سعود، تأليف: ناصر السعيد.
- ۹- تجريد سيف الجهاد لمدعى الاجتهاد، تأليف: شيخ عبدالله،
پسر عبداللطيف شافعى.
- ۱۰- تحريض الأغبيا على الإستغاثة بالأنبياء والأولياء، تأليف: شيخ
عبدالله، پسر ابراهيم، مير غينى.
- ۱۱- تهكّم المقلّدين بمن ادّعى تجديد الدين، تأليف: شيخ محقق،
محمد، پسر عبدالرحمان حنبلى.
- ۱۲- التوسّل بالنبي وبالصالحين، تأليف: ابو حامد بن مرزوق.
- ۱۳- جلال الحق فى كشف احوال شرار الخلق، تأليف: شيخ ابراهيم
حلمى.
- ۱۴- الحقايق الاسلامية فى الردّ على المزاعم الوهابية بأدلة الكتاب و
السنة النبوية، تأليف: مالك داوود.
- ۱۵- خلاصة الكلام فى امراء البلد الحرام، تأليف: سيد احمد، پسر
زينى دحلان مفتى مكّه.
- ۱۶- الدرر السنّية فى الردّ على الوهابية، تأليف: سيد احمد پسر
زينى دحلان.
- ۱۷- ردّ على محمد بن عبد الوهاب، تأليف: شيخ اسماعيل تميمى
مالكى تونسى.
- ۱۸- الردّ على الوهابية، تأليف: فقيه حنبلى عبدالمحسن الأشيقرى.
- ۱۹- الردّ على الوهابية، تأليف: شيخ ابراهيم، پسر عبدالقادر رياحى
تونسى مالكى.
- ۲۰- رسائل فى الردّ على الوهابية، رساله هايى در ردّ بر وهابيت، اين
رساله ها آن قدر فراوان است كه به شماره در آوردن آن مشكل است. و

در اول آنها نامه‌های معاصرین محمدبن عبدالوهاب است بویژه آنچه فقهای حنبلی در ردّ بر او نوشته‌اند. و بسیاری از این نامه‌ها در این کتابها آمده است: (التوسل بالنبی و بالصالحین) از ابوحامد مرزوق، و کتاب (الدرر السنیه فی الردّ علی الوهابیه) از احمد بن زینی دحلان. و کتاب (علماء المسلمین و الوهابیون) از استاد حسین حلمی ایشیق.

۲۱- سعادة الدارين فی الردّ علی الفرقتين الوهابیه و مقلدة الظاهریه،

از شیخ ابراهیم، پسر عثمان سمودی مصری.

۲۲- السیف الباتر لعنق المنکر علی اکابر، از ابوحامد مرزوق.

۲۳- سیف الجبار المسلول علی اعداد الأبرار، تألیف: شاه فضل

رسول قادری.

۲۴- صلح الإخوان فی الردّ علی من قال بالشرك والكفران، از شیخ

داود پسر سلیمان بغدادی.

۲۵- الصواعق الإلهیه فی الردّ علی الوهابیه، از شیخ سلیمان پسر

عبدالوهاب، برادر محمد عبدالوهاب.

۲۶- فتنه الوهابیه: احمد پسر زینی دحلان.

۲۷- الفجر الصادق: شیخ جمیل صدقی زهاوی.

۲۸- فصل الخطاب فی الردّ علی محمد بن عبدالوهاب، تألیف: شیخ

سلیمان پسر عبدالوهاب برادر محمدبن عبدالوهاب.

۲۹- كشف الإرتیاب فی اتباع محمدبن عبدالوهاب، تألیف: سید

محسن امین.

۳۰- هذه هی الوهابیه، تألیف: شیخ محمد جواد مغنیه.

علاوه بر کتابهای دیگری که برخی از آنها در ضمن مطالب این

کتاب نام برده شد و ما در این جا به منظور رعایت اختصار به همین

مقدار اکتفا کردیم.